

عصمت حضرت زهرا (رضی الله عنها) از دیدگاه اهل سنت و جماعت

احادیث و روایاتی که از رسول اکرم (صلی الله علیه وسلم) درباره‌ی حضرت فاطمه زهرا (رضی الله عنها) نقل شده اند همه آنها دلالت بر مقام والا و مرتبه بلند آن بانوی بزرگوار نزد خداوند عزوجل و پیامبر او دارند، و به همین خاطر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمودند:

«إِنَّمَا فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي، يُؤْذِنِي مَا آذَاهَا»¹.

«فاطمه پاره‌ی تن من است می آزارد مرا آنچه سبب آزار او

شود».

و همچنین در روایتی آمده:

«يَا فَاطِمَةُ! إِنَّ اللَّهَ يَغْضَبُ لَغَضْبِكَ وَيَرْضَى لِرِضَاكَ»².

«ای فاطمه! خداوند با ناخشنودی تو ناخشنود و با خشنودی

۱- صحیح مسلم بشرح النووی - ج، 8، ص، 243 (دار ابی حیان 1415 هـ - 1995 م).

۲- حاکم، مستدرک حاکم، ج، 4، ص، 139 شماره‌ی حدیث (4783) (دارالمعرفه، 1418 هـ 1998 م).

تو خوشنود می گردد».

در همه این گونه روایات به مقام و مناقب حضرت فاطمه زهرا (رضی الله عنها) تصریح شده است، نه بر عصمت آن بزرگوار؛ چه در هیچ یک از روایات به عصمت حضرت زهرا (رضی الله عنها) تصریح نشده است. و به همین خاطر، امام شرف الدین نووی در ذیل حدیث «إِنَّمَا فَاطِمَةٌ بَضْعَةٌ مِنِّي...» می نویسد:

«آنچه رنجیدگی و ایذاء حضرت فاطمه (رضی الله عنها) را فراهم آورد، سبب ایذاء پیامبر اسلام (صلی الله علیه وسلم) می گردد که علماء آن را حرام قرار داده اند».^۱

و اگر قرار باشد که ما از احادیث فضایل و مناقب، بر عصمت استدلال نماییم، در آن صورت باید بسیاری ازواج مطهرات و صحابه را نیز معصوم بدانیم، از باب نمونه: درباره حضرت عایشه (رضی الله عنها) آمده است: «سئل رسول الله (صلی الله علیه وسلم) من أحب الناس إليك؟ قال: «عائشه»^۲. «از پیامبر اکرم

۱- شرح نووی - ج، 8، ص، 243 (دار ابی حیان، 1415 هـ 1995 م).

۲- ابن حیان، صحیح ابن حیان به ترتیب ابن بلبان ج، 16، ص، 40 شماره‌ی حدیث:

(صلی الله علیه وسلم) پرسیدند: دوستدارترین مردم نزد تو کیست؟ فرمود: عایشه».

یا آنکه پیامبر به ام سلمه فرمود:

«یا أم سلمة! لا تؤذینی فی عائشة، فإنی والله ما أنزل الوحي علی وأنا فی بیت امرأة من نسائي غیر عائشة»¹.

«ای ام سلمه! درباره‌ی عایشه مرا اذیت نکن، به خدا قسم! وحی در هیچ یک از خانه‌های همسران من، غیر از خانه‌ی عایشه بر من نازل نشده است».

در روایتی از این عباس آمده است :

قال رسول الله (صلی الله علیه وسلم): «أفضل نساء أهل الجنة: بنت خويلد وفاطمة بنت محمد ومريم بنت عمران وآسية بنت مزاحم، امرأة فرعون»².

.7109

۱- احمد مسند احمد ج، 6 ص، 193 (دارالفکر) صحیح ابن حیان ج، 16 ص، 24 شماره‌ی حدیث: 7109.

۲- صحیح ابن حیان : ج، 15 ص، 270 شماره‌ی حدیث 4010 و مسند احمد ج، 1 ص، 293.

ابن عباس می گوید: رسول اکرم (صلی الله علیه وسلم) فرمود: برترین زنان بهشت عبارتند از: (خدیجه) دختر خویلد و فاطمه دختر محمد و مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم (همسر فرعون)».

از این رو استناد از روایات فضایل و مناقب بر عصمت حضرت فاطمه زهرا (رضی الله عنها) از دیدگاه اهل سنت بی مورد است و عصمت از دیدگاه ما، فقط مختص انبیا (علیهم السلام) است و هیچ یک از صحابه، تابعین و ائمه، معصوم نیستند.

احترام خانه فاطمه زهرا (رضی الله عنها)

بدون تردید احترام به خانه حضرت زهرا (رضی الله عنها) احترام به حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وسلم) است و هتک حرمت حضرت زهرا (رضی الله عنها)، توهین به رسول اکرم (صلی الله علیه وسلم) و خاندان او محسوب می گردد، که هیچ مسلمانی آن را جایز نمی داند.

اما بر خلاف آنچه دیگران ادعا می نمایند، ما معتقدیم که همه صحابه و خصوصاً حضرت ابوبکر و عمر (رضی الله عنهما) با دختر گرامی رسول اکرم (صلی الله علیه وسلم) رفتاری شایسته داشته اند و احترام خانه آن بانوی بزرگوار را کاملاً مراعات نموده اند.

چنانچه حضرت ابوبکر (رضی الله عنه) توصیه فرمودند: «ارقبوا محمداً (صلی الله علیه وسلم) فی أهل بیته»¹ «حال محمد (صلی الله علیه وسلم) را درباره‌ی اهل بیتش مراعات کنید». و فرمودند: «والذی نفسی بیده لقرابة رسول الله (صلی الله علیه وسلم) أحب إليّ أن أصل من قرابتي»² «قسم به ذاتیکه جانم در دست اوست ارتباط و خویشاوندی با خاندان پیامبر نزد من دوستدارتر از آن است که با خویشاوندان خویش، خویشاوندی نمایم».

۱- بخاری، صحیح بخاری ج، 14 ص، 579 کتاب فضائل اصحاب النبی، باب مناقب قرابه رسول الله، شماره‌ی حدیث 3713، (دارالکتب العلمیه بیروت 1412 هـ 1992 م).

۲- همان مرجع ج، 4 ص، 579 شماره‌ی حدیث 3712.

و از طرفی حضرت ابوبکر (رضی الله عنه) جدّ برخی از ائمه محسوب می گردد چنانکه امام صادق (رحمه الله) که مادرش ام فروه نوادهی محمد و عبدالرحمن، پسران ابوبکر (رضی الله عنه) بود می فرمود: «من از دو سو نوادهی ابوبکر» «ولدنی ابوبکر مرتین»^۱.

و علامه عبدالحسین احمد امینی نجفی در کتاب «الغدیر» می گوید:

«بزرگداشت و احترام یار غار بزرگوار پیامبر و مهاجری که به تنهایی پیامبر اسلام را در سفر هجرت همراهی می کرد و نامش در سر فهرست مهاجران ثبت است، باید برای ما اهمیت داشته باشد. و نشناختن حق ابوبکر و کم رنگ جلوه دادن شخصیت او، از جنایات فاحش و قضاوت ناعادلانه و داوری از روی احساسات به شمار می آید»^۲.

حضرت عمر فاروق (رضی الله عنه) نیز به اهل بیت پیامبر

۱- اعیان الشیعه ج، 1 ص، 659.

۲- الغدیر، ج، 7 ص، 73-74 (دارالکتاب العربی 1403 هـ 1983 م).

(صلی الله علیه وسلم) احترام خاصی قایل بودند. و خطاب به حضرت فاطمه (رضی الله عنها) فرمودند:

«یا فاطمة! والله ما رأیت أحداً أحب إلي رسول الله (صلی الله علیه وسلم) منك والله ما كان أحدٌ من الناس بعد أبيك (صلی الله علیه وسلم) أحب إليّ منك»¹.

«ای فاطمه! بخدا قسم من کسی را محبوبتر از تو نزد پیامبر خدا نیافتم و بخدا قسم هیچ کسی بعد از پدر بزرگوارت نزد من محبوبتر از تو نیست».

عقیده و اراده‌ی خاص حضرت عمر فاروق (رضی الله عنه) به اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وسلم)، سبب شد تا ایشان از ام کلثوم (رضی الله عنها) دختر گرامی حضرت علی و فاطمه زهرا (رضی الله عنها) خواستگاری نمایند.

چنانکه مورخ شهیر شیعی، احمد بن ابی یعقوب یعقوبی متوفی (۲۸۴هـ). می گوید: «عمر، ام کلثوم، دختر علی بن ابی طالب را که مادرش فاطمه دختر پیامبر بود از علی بن ابی

۱- مستدرک حاکم، ج، 4 ص، 139 شماره‌ی حدیث 4789، (دارالمعرفه 1418هـ 1998م).

طالب خواستگاری کرد. پس علی گفت: که او هنوز کودک است، عمر گفت: آنچه پنداشتی نخواستم. لیکن خود از پیامبر خدا شنیدم که فرمود:

«کل سبب ونسب ینقطع یوم القیامة إلا سببی وصهری».

«هر بستگی و خویشاوندی در روز رستاخیز بریده می شود، جز بستگی و خویشی و دامادی من، پس خواستم که مرا بستگی و دامادی با پیامبر خدا باشد؛ پس او را به زنی گرفت و ده هزار دینار به او مهریه داد»^۱.

جای بسی شگفتی است که نویسندگان مقاله‌ی «دردانه‌ی کوثر و یورش به خانه‌ی وحی»، ازدواج حضرت عمر فاروق (رضی الله عنه) را با دختر حضرت علی (رضی الله عنه) مورد نقد قرار نداده اند و این واقعه را منکر نشده اند در صورتیکه کدام عقل سلیم می پذیرد که حضرت علی (رضی الله عنه) دخترش را به ازدواج قاتل همسر گرامیش، فاطمه (رضی الله عنها) در آورد

۱- یعقوبی احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج، 2، ص، 35 ترجمه: محمد ابراهیم

آیتی، (شرکت انتشارات علمی و فرهنگی 1366 ش).

و با وی رابطهٔ دوستانه برقرار نماید!؟

نقد روایات هتک حرمت خانهٔ حضرت زهرا (رضی الله عنها)

نویسندگان مقاله‌ی «دردانه‌ی کوثر و یورش به خانه‌ی وحی» به طرزی ماهرانه کوشیده اند تا عباراتی را از کتب اهل سنت نقل نمایند و شهادت حضرت فاطمهٔ زهرا (رضی الله عنها) را حقیقتی تاریخی جلوه دهند. که ما در این بخش به نقد روایات نقل شده می پردازیم و قضاوت در «تحریف روشن تاریخ» را بر عهده‌ی خوانندگان گرامی می گذاریم.

۱- ابن ابی شیبہ و کتاب «المصنف»

«عن زید بن أسلم عن أبيه أسلم أنه حين بويع لابی بكر بعد رسول الله (صلى الله عليه وسلم) كان على والذبير يدخلان على فاطمة

بنت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فیشاورونها ویرتجعون فی أمرهم، فلما بلغ ذلك عمر بن الخطاب، خرج حتى دخل علی فاطمة فقال: یا بنت رسول الله (صلی الله علیه وسلم)! و الله ما من أحد أحب الينا من أبیک، و ما من أحد أحب الينا بعد أبیک منک، و ایم الله ما ذاک بمانعی إن اجتمع هولاء النفر عندک؟ ان امرتهم أن یحرق علیهم البیت، قال: فلما خرج عمر جاؤوها. فقالت: تعلمون أن عمر قد جاءنی وقد حلف بالله لئن عدتم لیحرقن علیکم البیت وأیم الله لیمضین لما حلف علیه»^۱.

نویسندگان مقاله‌ی «دردانه‌ی کوثر و یورش به خانه‌ی وحی» این قسمت از روایت را که به ظاهر دلالت بر اقدام به سوزاندن خانه‌ی حضرت زهرا (رضی الله عنها) توسط عمر فاروق (رضی الله عنه) را دارد نقل نموده اند، و از نقل ادامه همین روایت ابن ابی شیبیه که اقدام به سوزاندن خانه‌ی حضرت زهرا (رضی الله عنها) را کاملاً منتفی می نماید و بیعت حضرت علی و یاران او را به

۱- ابن ابی شیبیه، فی الاحادیث و الآثار، ج، 8 ص، 572 کتاب المغازی، باب ما جاء

فی خلافة ابی بکر وسیرته فی الرده. (دارالفکر، 1409 هـ 1989 م).

اثبات می رساند، سر باز زده اند،

چنانکه در ادامه روایت می آید که حضرت فاطمه (رضی الله عنها) فرمودند:

«فانصرفوا راشدين، فروا رأيكم و لا ترجعوا الي، فانصرفوا عنها فلم يرجعوا إليها حتى بايعوا لا بی بكر!».

«به خوبی بازگردید و تصمیمتان را قطعی نمایید، و نزد من برنگردید؛ چنانچه آنان (علی و یاران او) از نزد فاطمه برگشتند و تا با ابوبکر (رضی الله عنه) بیعت نکردند به خانه فاطمه (رضی الله عنها) باز نگشتند».

برداشت نادرست از روایت ابن ابی شیبہ

براستی اگر ما با دیدهی انصاف و به دور از تعصب محتوای روایت ابن ابی شیبہ را بررسی نماییم بجای توهین و هتک حرمت به حضرت فاطمه زهرا (رضی الله عنها)، احترام و بزرگداشت آن بانوی بزرگوار به اثبات می رسد که ما نکات قابل

توجه روایت مزبور را بر می شماریم:

الف: در روایت آمده است که حضرت عمر فاروق (رضی الله عنه) قبل از هر گونه اقدامی شخصاً نزد حضرت فاطمه (رضی الله عنها) رفت و مقام و منزلت او را چنین بیان فرمود:

«والله ما من أحد أحب إلينا من أبيك، وما من أحد أحب إلينا بعد أبيك منك!»¹.

«ای فاطمه! به خدا قسم هیچ کسی نزد ما محبوبتر از پدر گرامیت نیست، و به خدا قسم هیچ کس بعد از پدر بزرگوارت نزد ما محبوبتر از شما نیست».

عمل کرد حضرت فاروق اعظم (رضی الله عنه)، و بیان منزلت دختر گرامی رسول اکرم (صلی الله علیه وسلم) نشان احترام و محبت به اهل بیت رسول اکرم (صلی الله علیه وسلم) می باشد.

ب: مسأله بیعت با خلیفه از چنان اهمیتی برخوردار بود که حضرت عمر فاروق (رضی الله عنه) با الفاظی سخت این مسأله

۱- همان مرجع ج، 8 ص، 572.

را به حضرت فاطمه (رضی الله عنها) تفهیم نمود و فرمود:
 «وایم الله ماذاک بمانعی ان اجتمع هولاء النفر عندک؛ ان امرتهم ان
 یحرق علیهم البیت»^۱.

«به خدا قسم! هیچ چیزی مانع من نمی شود که در مورد
 کسانی که نزد تو گرد آمده اند دستور دهم تا خانه را بر آنان
 بسوزانند».

مسأله بیعت بخاطر اتحاد و همبستگی مسلمانان از اهمیت
 ویژه ای برخوردار بود، و با عنایت به تأکیدات پیامبر اسلام
 (صلی الله علیه وسلم) در مورد اتحاد و همبستگی و اجتناب از
 تفرقه و بیعت با چند خلیفه^۲، حضرت عمر فاروق (رضی الله عنه)
 مصلحت را در آن دید تا مخالفان بیعت با ابوبکر (رضی الله عنه)
 را تهدید نماید.

ج: حضرت فاطمه زهرا (رضی الله عنها) به مخالفان ابوبکر

۱- همان مرجع ج، 8 ص، 572.

۲- ر.ک. هیثمی نورالدین منبع الزوائد و مجمع الفوائد، ج، 5 ص، 359 کتاب
 الخلافه، باب النهی عن مبايعة خلیفتین (دارالفکر، 1412 هـ 1992 م).

(رضی الله عنه) مشورت بیعت داد و در تأکید و تأیید فرموده
 های حضرت عمر فاروق (رضی الله عنه) فرمود:
 «فانصرفوا راشدين، فروا رایکم و لا ترجعوا الی»^۱.
 «به خوبی باز گردید و تصمیم تان را قطعی نمایید و نزد من
 نیایید».

د: عدم اثبات سوزاندن خانه حضرت زهرا (رضی الله عنها)
 توسط حضرت عمر فاروق (رضی الله عنه) و بسنده نمودن
 حضرت عمر فاروق (رضی الله عنه) به تهدید مصلحت آمیز،
 چنانکه در پایان روایت آمده است:

«فانصرفوا عنها فلم يرجعوا اليها حتی بايعوا لابی بکر»^۲.
 «از نزد فاطمه بازگشتند و تا با ابوبکر بیعت نکردند به خانه
 فاطمه نیامدند».

نتیجه: در هیچ جای روایت ابن ابی شیبه به سوزاندن خانه

۱- ابن ابی شیبه، المصنف فی الاحادیث و الآثار، ج، 8 ص، 572 کتاب المغازی
 باب ماجاء فی خلافة ابی بکر و سیرته فی الرده، (دارالفکر، 1409 هـ 1989 م).

۲- همان مرجع، ج، 8 ص، 572.

حضرت زهرا (رضی الله عنها) تصریح نشده است و اگر تهدید محض بمثابه‌ی سوزاندن خانه‌ی حضرت زهرا محسوب می‌شود، پس تهدیداتی که از رسول اکرم (صلی الله علیه وسلم) نقل شده است، باید به حقیقت حمل شود. چنانکه می‌فرماید:

«إن الله أمرني أن أحرق قریشاً»¹.

«خداوند به من دستور داده تا قریش را بسوزانم».

«والذي نفسي بيده، لقد هممت ان أمر بحطب فيحطب، ثم أمر بالصلاة فيؤذن لها، ثم أمر رجلاً فيؤم الناس، ثم أخالف إلي رجال فأحرق عليهم بيوتهم»².

«قسم به ذاتی که جانم در دست اوست، قصد کرده ام تا دستور به جمع‌آوری هیزم دهم سپس مؤذن را بگویم تا اذان دهد و شخصی را برای امامت مردم مقرر نمایم و خود به خانه‌ی متخلفان بروم و خانه‌هایشان را بر آنان آتش زنم».

۱- شرح نووی، ج، 17، ص، 195 کتاب الجنه باب الصفه التي يعرف بها في الدنيا

اهل الجنه و اهل النار شماره (7136-1/63) دارالمعرفه 1414 هـ 1994.

۲- بخاری، صحیح بخاری، ج، 1، ص، 197 کتاب الأذان، باب وجوب صلاة الجماعة

شماره حدیث : 644 دارالکتب العلمیه، 1412 هـ 1992 م.

اما هیچ عاقلی از روایات فوق بر سوزاندن قریش و متخلفان از نماز جماعت توسط پیامبر اسلام (صلی الله علیه وسلم) استدلال نمی نماید، و می داند که منظور پیامبر (صلی الله علیه وسلم) اهمیت دعوت به مسأله‌ی توحید و نماز با جماعت بوده است. لذا تأکید و تصریح به سوزاندن خانه‌ی حضرت زهرا (رضی الله عنها) توسط عمر فاروق (رضی الله عنه)؛ به دور از انصاف و از روی تعصب است.

بررسی روایت احمد بن یحیی بلاذری در کتاب «انساب الأشراف»

روایت بلاذری در انساب الاشراف از چند جهت قابل نقد و بررسی می باشد:

اولاً- انقطاع متعدد در اسناد روایت؛ روایتی را که بلاذری نقل می کند در آغاز آن می گوید: «المدائنی عن مسلمة بن محارب، عن سليمان التيمي عن ابن عون: إن أبا بكر أرسل إلى علي ...
راوی اول ابوالحسن، علی بن محمد بن عبدالله مدائنی قریشی

است که از جانب محدثین مورد جرح قرار گرفته است از آن جمله حافظ ابو احمد، عبدالله بن عدی جرجانی (متوفای ۳۶۵ هـ). می گوید:

علی بن محمد بن عبدالله بن ابی سیف المدائنی، مولی عبدالرحمن بن سمره و لیس بالقوی فی الحدیث و هو صاحب الاخبار، قل ما له من الروایات المسندة^۱.

«علی بن محمد بن عبدالله بن ابی سیف مدائنی، برده‌ی عبدالرحمن بن سمره است وی در روایت حدیث توانا نیست بیشتر به روایت اخبار می پردازد و روایت مسند او اندک اند.»

راوی دیگر سلیمان بن طرخان، ابوالمعتز بصری است که نه از ابن عون روایت کرده و نه مسلم بن محارب از او روایت کرده است چنانکه علامه جمال الدین مزی در تهذیب الکمال آورده است^۲.

۱- عسقلانی، احمد بن حجر، لسان المیزان، ج، 4 ص، 253 موسسه الاعلمی للمطبوعات 1406 هـ 1987 م.

۲- مزی، جمال الدین یوسف، تهذیب الکمال، ج، 12 ص، 6 شماره شرح حال 253

و راوی آخر یعنی عبدالله بن عون بن أربطبان است وی تابعی است به خاطر آنکه در سنین کودکی انس بن مالک را دیده است اما از هیچ یک از صحابه‌ی پیامبر روایت نکرده، چنانکه امام شمس‌الدین احمد ذهبی (متوفای ۷۴۸ هـ) می‌فرماید:

«ما وجدت له سماعاً من أنس بن مالك ولا من صحابي ما، انه ولد في حياة ابن عباس و طبقته»^۱.

«من روایتی که شنیدن روایت وی را از انس بن مالک یا صحابی دیگر ثابت کند ندیدم در حالی که او در زمان ابن عباس متولد شده است».

حال با این سندی که در چند جا انقطاع دارد و کسی که خود شاهد ماجرا نبوده است چگونه می‌توان ادعای به این بزرگی را به اثبات رساند.

ثانیاً: در ادامه‌ی روایت می‌آید که:

موسسه الرساله 1407 هـ 1987 م.

۱- ذهبی، احمد بن عثمان، سیر اعلام النبلاء ج، 6 ص، 3646 موسسه الرساله

1414 هـ 1987 م.

«و جاء علی، فبايع و قال: كنت عزمت أن لا أخرج من منزلی حتی أجمع القرآن»^۱.

«و علی آمد و با «ابوبکر» بیعت کرد و گفت: من تصمیم گرفته بودم تا زمانیکه قرآن را جمع آوری نکنم از خانه ام خارج نشوم».

از ادامه‌ی روایت دو مطلب مهم مشخص می‌گردد: که حضرت عمر فاروق (رضی الله عنه) هیچ‌گونه اقدامی در جهت سوزاندن خانه‌ی حضرت فاطمه (رضی الله عنها) ننمود و فقط به تهدید مصلحت‌آمیز بسنده نمود.

حضرت علی (رضی الله عنها) نیز بدون اینکه مورد اهانت قرار بگیرد خود شخصاً نزد حضرت ابوبکر (رض) رفت و پس از بیان علت تأخیر، بدون اکراه با وی بیعت نمود؛ چنانکه روایتی را که احمد بن یحیی بلاذری در صفحه قبل از این روایت نقل کرده کاملاً در تأیید این ادعا است.

۱- بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج، 1، ص، 576 دارالمعارف، مصر

«لما بايع الناس أبا بكر اعتزل علي والزبير فبعث اليهما عمر بن الخطاب وزيد بن ثابت؛ فأتيا منزل علي فقرعا الباب فنظر زبير من قتره، ثم رجع الي علي فقال: هذان رجلان من أهل الجنة وليس لنا أن نقاتلهما، قال: افتح لهما، ثم خرجا معهما حتى أتيا أبا بكر فقال ابوبكر: يا علي! أنت ابن عم رسول الله و صهره فتقول إني أحق بهذا الامر لا ها الله! أنا أحق به منك، قال: لا تتريب يا خليفه رسول الله (صلى الله عليه وسلم) أبسط يدك أبايعك، فبسط يده فبايعه»¹.

«هنگامیکه مردم با ابوبکر بیعت نمودند، علی و زبیر منزوی شدند، (حضرت ابوبکر) عمر و زید بن ثابت را نزد آنان فرستاد، آنان به منزل علی آمدند و در زدند، حضرت زبیر از سوراخ در نگاه کرد و سپس نزد علی برگشت و گفت: اینان دو تن از مردان بهشتی اند، و ما حق نداریم با آنان بجنگیم.

آنگاه علی گفت: در را بر آنان بگشا، سپس آنان همراه با علی و زبیر نزد ابوبکر آمدند، ابوبکر گفت: ای علی! تو پسر عمو و داماد رسول الله خدا هستی، و می گویی: من به امر خلافت

مستحق ترم؛ نه، بخدا قسم من در این مورد از تو مستحق ترم، علی گفت: جای سرزنش نیست، ای خلیفه رسول خدا، دستت را بیاور تا با تو بیعت کنم، آنگاه ابوبکر دستش را دراز کرد و علی با او بیعت نمود».

ثالثاً: به فرض اینکه حضرت عمر فاروق (رضی الله عنه) فتیله‌ای در دست داشته باشد و تهدید به سوزاندن خانه نماید از کجای این روایت ثابت می‌شود که حضرت عمر فاروق (رضی الله عنه) خانه‌ی حضرت فاطمه (رضی الله عنها) را آتش زد و وی را به شهادت رساند!؟

رابعاً: حضرت علی (رضی الله عنه) در «نهج البلاغه» تصریح می‌کند که با مخالفان بیعت با خلیفه یا امام برخورد شدید شود، گرچه این کار به درگیری بیانجامد؛ آنجا که می‌فرماید:

«فان اجتمعوا علی رجل و سموه إماماً کان ذلک لله رضی، فان خرج عن أمرهم خارج بطعن أو بدعة ردوه إلی ما خرج منه، فان أبی قاتلوه علی اتباعه غیر سبیل المؤمنین و ولاء الله ما تولی»^۱.

۱- فیض الاسلام، ترجمه و شرح نهج البلاغه، ج، 5، ص، 841-840 چاپ: تهران.

«و چون ایشان (مهاجرین و انصار) گرد آمده مردی را خلیفه و پیشوا نامیدند رضا و خشنودی خدا در این کار است، و اگر کسی به سبب عیب جویی و یا بر اثر بدعتی از فرمان ایشان سرپیچید او را به اطاعت وادار نمایند، و اگر فرمان آنها را نپذیرفت با او می جنگند به جهت آنکه غیر راه مومنین را پیروی نموده، و خداوند او را واگذارد بآنچه که به آن رو آورده است.»

ما با آنکه معتقدیم در امر بیعت با خلیفه هیچ گونه درگیری میان شیخین و حضرت علی رخ نداده، اما باز هم اگر حضرت عمر فاروق (رضی الله عنه) کسی را تهدید کرده باشد مطابق با فرمان حضرت علی (رضی الله عنه) او را معذور می دانیم.

نقد روایات ابن قتیبه و کتاب «الامامه و السیاسه»

در مقاله «افسانه شهادت» نیز آمده است که برخی با استناد از کتاب «الامامه و السیاسه» که به رَغْم آنان نویسنده‌ی آن ابن قتیبه دینوری که مسلک سنی داشته، سعی نموده اند تا از این طریق شهادت حضرت فاطمه زهرا (رضی الله عنها) را به اثبات

برسانند، اما این استناد به دلایل متعددی قابل قبول نیست.

۱- به دلیل آن که این روایت بدون ذکر سند و مأخذ و مدرک است. و همه می دانیم که در نقل روایت تاریخی یا حدیثی، ناقل اگر سندی داشته باشد مطلب را با ذکر سند نقل می کند، در این صورت خواننده امکان می یابد که در صحت و سقم نقل، تحقیق کند و اگر سند را صحیح یافت، بپذیرد و اگر ناقل بدون ذکر سند و مأخذ نقل کند، دیگران به این گونه نقلها که مدرک و مأخذ و سند نقل نشده؛ اعتماد نمی کنند. علمای حدیث چنین احادیثی را معتبر نمی شمارند، محققین اروپایی نیز به نقلهای تاریخی بدون مدرک و مأخذ اعتنایی نمی کنند و آن را غیر معتبر می شمارند و به همین خاطر، عبدالله بن مبارک محدث شهیر می فرماید: «الاسناد من الدین و لو لا الاسناد لقال من شاء ماشاء»^۱. «اسناد جزئی از دین است و اگر اسناد نبود هر کس آنچه را که می خواست می گفت».

روایت «الامامه و السیاسة» هم فاقد سند و مدرک است و هم

۱- ابن صلاح، علوم الحدیث، ص، 256 دارالفکر المعاصر، 1406 هـ 1986 م.

در آن ضعف بیانی وجود دارد زیرا به گونه ای بیان شده که نشان می دهد خود ناقل نیز در صحت آن تردید دارد یا لااقل خواننده را دچار تردید می نماید، از باب نمونه:

در آغاز روایت آمده است که حضرت ابوبکر (رضی الله عنه)، عمر (رضی الله عنه) را مأموریت داد تا متخلفان از بیعت را که در خانه علی (رضی الله عنه) گرد آمده اند، به بیعت با او فرا خواند: «ان ابابکر (رضی الله عنه) تفقد قوماً تخلفوا عن بیعتهم عند علی (کرم الله وجهه) فبعث الیهم عمر، فجاء فناداهم و هم فی دار علی، فابوا ان یخرجوا فدعا بالحطب و قال: و الذی نفسی عمر بیده: لتخرجن او لاحرقنها علی من فیها، فقیل له: یا ابا حفص! ان فیها فاطمه؟ فقال: وان فخرجوا فبايعوا الا علیاً»^۱.

چنانکه از روایت مشخص می گردد عمر (رضی الله عنه) آنان را تهدید به سوزاندن نمود، و متخلفان از بیعت متقاعد شدند و از خانه بیرون آمدند و به غیر از علی، همه شان با ابوبکر (رضی الله عنه)

۱- «الامامه و السیاسه» ص، 12 مطبعه مصطفی البابی الحلبی و اولاده بمصر،

عنه) بیعت نمودند و حضرت عمر (رضی الله عنه) هیچ گونه اقدامی به سوزاندن خانه فاطمه (رضی الله عنها) ننمود، در ادامه روایت می آید:

«ثم قام عمر، فمشى معه جماعه، حتى اتوا باب فاطمه، فدقوا الباب، فلما سمعت أصواتهم نادت بأعلى صوتها: يا أبت يا رسول الله، ماذا لقينا بعدك من ابن الخطاب و ابن ابى قحافه، فلما سمع القوم صوتها وبكاءها انصرفوا باكين وكادت قلوبهم تنصدع، واكبادهم تنفطر و بقى عمر ومعه قوم، فأخرجوا عليا فمضوا به إلى ابى بكر»¹.

در این بخش از روایت آمده است که حضرت عمر (رضی الله عنه) رفت و در زد و حضرت فاطمه (رضی الله عنها) اظهار نارضایتی نمود و گریست، چنانکه حضرت عمر و همراهان وی، حضرت علی (رضی الله عنه) را از خانه بیرون آوردند و نزد ابوبکر بردند. اما در هیچ جای روایت تصریح نشده است که حضرت عمر (رضی الله عنه) خانه حضرت فاطمه زهرا (رضی الله عنها) را سوزاند و یا آنکه آن بانوی بزرگوار را در میان در

چنان فشرده که سقط جنین نماید! بلکه برخلاف آن در ادامه روایت ابن قتیبه می آید که حضرت ابوبکر و عمر (رضی الله عنهما) برای معذرت خواهی به خانه فاطمه رفتند.

«فقال عمر لابی بکر (رضی الله عنهما) انطلق بنا الی فاطمه، فانا قد اغضبناها فانطلقا جميعاً، فاستأذنا علی فاطمه فلم تأذن لهم، فأتیا علیاً فكلماه، فأدخلهما علیها، فلما قعدا عندها، فولت وجهها الی الحائط، فسلما علیها، فلم ترد علیهما السلام، فتکلم ابوبکر فقال: یا حبیبه رسول الله! والله ان قرابه رسول الله أحب الی من قرابتی و انک لاحب الی من عائشه ابنتی»^۱.

از روایت فوق مشخص می گردد پس از آنکه حضرت فاطمه (رضی الله عنها) به حضرت ابوبکر و عمر (رضی الله عنهما) اجازه ورود نداد، آنان نزد علی (رضی الله عنه) رفتند، بعد حضرت علی (رضی الله عنه) آنان را نزد فاطمه برد، و حضرت فاطمه (رضی الله عنها) سلام آنان را پاسخ نداد و حضرت ابوبکر (رضی الله عنها) فرمود: خویشاوندی با خاندان پیامبر (صلی الله

۱- همان مرجع، ص، 13-14.

علیه وسلم) را از خویشاوندی با خویشاوندان خویش ترجیح می‌دهم؛ و تو ای فاطمه (رضی الله عنها) نزد من از دخترم عایشه (رضی الله عنها) محبوب‌تری». اینجا این سوال مطرح می‌گردد که اگر آنان تا چند لحظه پیش حضرت علی (رضی الله عنه) را با زور و سر نیزه و اदार نمودند تا بیعت کند، و حضرت فاطمه (رضی الله عنه) را مورد ضرب و شتم قرار دادند، چگونه ممکن است حضرت علی (رضی الله عنه) آنان را به خانه خویش ببرد و رضایت حضرت فاطمه (رضی الله عنها) را جلب نماید؟!.

و در پایان روایت می‌آید که:

«فلما تمت البيعة لأبي بكر أقام ثلاثة أيام يقيّل الناس ويستقيّلهم، يقول: قد أقلتكم في بيعتي، هل من كاره؟ هل من مبغض؟ فيقوم علي في أول الناس فيقول: و الله لا نقيّلك ولا نستقيّلك أبداً قد قدمك رسول الله (صلى الله عليه وسلم) لتوحيد ديننا، من ذا الذي يؤخرک لترجيح دنيانا»¹.

«پس از آنکه بیعت با ابوبکر پایان پذیرفت (حضرت ابوبکر)

تا سه روز به مردم اختیار داد تا بیعتشان را پس بگیرند و از آنان نیز تقاضا نمود و فرمود: «من بیعتم را به شما پس دادم آیا کسی هست که نپسندد؟ و آیا کسی هست که بغض بورزد؟ آنگاه حضرت علی نخستین کسی بود که از میان مردم برخاست و فرمود: «بخدا قسم! ما هرگز بیعت تو را پس نمی دهیم و حاضر نیستیم از تو بیعت را پس بگیریم؛ بدون تردید رسول اکرم (صلی الله علیه وسلم) تو را در امور دینی ما مقدم داشتند لذا چه کسی می تواند برتری تو را در امور دنیوی نپذیرد».

کوتاه سخن، آنکه در هیچ جای روایت کتاب «الامامه و السیاسة» تصریح نشده است که حضرت عمر (رضی الله عنه) اقدام به سوزاندن خانه حضرت فاطمه زهرا (رضی الله عنها) کرده باشد و یا آن که آن بانوی بزرگوار را مورد ضرب و شتم قرار داده باشد، بلکه برخلاف ادعای برخی، حضرت ابوبکر و عمر (رضی الله عنهما) از حضرت فاطمه (رضی الله عنها) معذرت خواهی نمودند و حضرت علی (رضی الله عنه) با طیب خاطر بیعت حضرت ابوبکر را پذیرفته است.

تردید در انتساب کتاب «الامامه و السیاسه»

اشکال دیگر در استناد به روایت ابن قتیبه در کتاب «الامامه و السیاسه» بر می گردد، زیرا کتاب «الامامه و السیاسه» تألیف ابن قتیبه دینوری نمی باشد و محققان در انتساب آن به ابن قتیبه دینوری تردید دارند گرچه نویسندگان مقاله‌ی «دردانه‌ی کوثر و یورش به خانه‌ی وحی» کوشیده اند تا با ارائه یکی دو دلیل که از نظر خودشان نیز مردود است به اثبات انتساب کتاب «الامامه و السیاسه» به ابن قتیبه پردازند.

در حالیکه نظریه مزبور از جانب محققان مستشرق و مسلمان مورد نقد قرار گرفته و کسی آن را معتبر نمی داند.

دلیل عمده‌ی محققان، آن است که هیچ یک از نویسندگان شرح حال عبدالله بن مسلم بن قتیبه، در فهرست تصانیف وی نام کتاب «الامامه و السیاسه» را ذکر نکرده‌اند که از آن جمله می توان به کتابهای ذیل اشاره کرد:

«وفیات الاعیان»^۱ تألیف شمس الدین أحمد بن خلکان
(متوفی ۶۸۱ هـ).

«بغیه الوعاه فی طبقات اللغویین و النحاه»^۲ تألیف جلال
الدین، عبدالرحمن سیوطی (متوفی ۹۱۱ هـ).

«الوافی بالوفیات»^۳ تألیف صلاح الدین بن أبیک صفدی
(متوفی ۷۶۴ هـ).

«تاریخ بغداد»^۴ تألیف ابوبکر، احمد بن علی بغدادی متوفی
(۴۶۳ هـ).

دکتر یوسف علی طویل، محقق و پژوهشگر کتاب «عیون

۱- وفیان الاعیان، ج، 3، ص، 42-43 شماره‌ی شرح حال (328)، دار صادر،
بیروت.

۲- بغیه الوعاه فی طبقات اللغویین و النحاه»، ج، 2، ص، 63-64 شماره‌ی شرح حال
(1444)، المكتبه العصریه، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم.

۳- صفدی، الوافی بالوفیات ج، 17، ص، 607-609 شماره‌ی شرح حال (516)
دارالنشر فرانز شتاینر بیسبادن، 1411 هـ 1991 م.

۴- بغدادی، خطیب، تاریخ بغداد، ج، 10، ص، 170 شماره‌ی شرح حال (5309)
المکتبه السلفیه.

«الخبار» در مقدمه کتاب مذکور می‌گوید: «علماء در انتساب کتاب «الامامه و السیاسة» تردید دارند، و دلیل شان آن است که هیچ یک از مؤرخان و نویسندگان مشهور در فهرست تصانیف ابن قتیبه کتاب «الامامه و السیاسة» را ذکر نکرده‌اند.^۱»

«دوزی DOZY معتقد است که «الامامه و السیاسة» نه قدیمی است و نه صحیح، زیرا حاوی اشتباهات تاریخی و روایات خیالی و غیر معقول است. از این رو انتساب چنین تصنیف ضعیفی به ابن قتیبه ممکن نیست. خاورشناس معروف هاماکر می‌گوید و دوزی نیز با او موافق است که این کتاب و کتاب‌های تاریخی امثال آن که جنبه حماسی دارند و در ایام جنگ‌های صلیبی برای انگیزتن حماسه در روح مسلمانان تألیف شده‌اند تا آنان را متوجه قهرمانیهای اجدادشان سازند.^۲»

مستشرق معروف بروکلیمان (Brockelmann) می‌گوید: کتاب

۱- ابن قتیبه، عیون الاخبار، مقدمه ص، 33 دارالکتب العلمیه 1406 هـ 1985 م.

۲- ر.ک. عنان، محمد عبدالله، تاریخ دولت اسلامی در اندلس ج، 1 ص، 21 ترجمه عبدالحمید آیتی، چاپ اول زمستان 1366 چاپ موسسه کیهان

«الامامه و السياسه» را به ابن قتیبه نسبت داده اند. در حالی که دی گوی (DE GEIE) می گوید: کتاب «الامامه و السياسه» در مصر یا در مغرب و در زمان ابن قتیبه تصنیف شده است و قسمتی از آن کتاب از تاریخ ابن حبیب مأخوذ شده است.^۱

و در «دائرة المعارف الاسلامیه» نیز آمده است: «این کتاب را به ابن قتیبه نسبت داده اند در حالیکه دی گوی (DE GEIE) ترجیح می دهد که مصنف آن مردی مصری یا مغربی و معاصر ابن قتیبه بوده است.^۲

و جالب تر از همه آنکه نویسندگان «دائرة المعارف بزرگ اسلامی» که به کوشش ۲۲۷ نفر از محققان و اساتید بنام کشورمان گردآوری شده است در فهرست تصانیف ابن قتیبه چنین مرقوم می دارند:

«کتابهایی که انتسابشان به ابن قتیبه قطعاً یا به احتمال قوی

۱- تاریخ الادب العربی، ج، 2، ص، 229.

۲- الشنتاوی، احمد، زکی خورشید، ابراهیم، دائرة المعارف الاسلامیه (1/262) دار المعرفه - بیروت.

مردود است:

- ۱- الالفاظ المغربه بالالقباب المعربه، که نسخه‌ای از آن در جامعه القرویین فاس موجود است، (کوکت، همان ۱۶۲).
- ۲- «الامامه و السياسه» که بارها به چاپ رسیده، از جمله در ۱۹۵۷ م در قاهره و نیز در ۱۹۸۵ به کوشش طه محمد زینی^۱.

لذا نمی‌توان نظرات متعدد پژوهشگران را بخاطر نقل نام کتاب «الامامه و السياسه» در «معجم المطبوعات العربیه و المعربه» که یوسف الیان سرکیس^۲ در آن فهرست کتابهای چاپ شده‌ی عربی و عجمی را نام برده و درباره‌ی کتاب مزبور هیچ گونه اظهار نظری نکرده^۳ مردود دانست که در آن صورت ما نیز گرفتار

۱- «دائرة المعارف بزرگ اسلامی» ج، 4، ص، 459، چاپ اول تهران 1369 شمسی.

۲- محققان و نویسندگان مقاله‌ی «دردانه‌ی کوثر و یورش به خانه‌ی وحی» نام یوسف الیان سرکیس را اشتباهاً «الیاس سرکیس» نقل کرده‌اند.

۳- ر.ک. سرکیس، یوسف الیان، معجم المطبوعات العربیه و المعربه، ج، 1، ص، 211-212 مکتبه الثقافه الدینیة.

احساسات و تعصب شده ایم. و در حقیقت انگیزه‌ی واقعی در تالیف کتاب «الامامه والسیاسه» آن است که محمد عزه دروزه، دانشمند معاصر مصری می گوید:

«تأثیر عقاید شیعه هاشمی علوی و عباسی در بیشتر روایات «الامامه و السیاسه» آشکارا به چشم می خورد. و به احتمال قوی این روایات نتیجه تضاد و رقابتی است که پس از خلفای راشدین میان امویان و هاشمیان پدید آمده است و گرنه فاطمه و علی (رضی الله عنهما) با ایمان‌تر، منزه‌تر و خردمند از آن بوده اند که بر خلاف مصالح مسلمانان به پا خیزند و عمر بزرگ‌تر و خوددارتر از آن است که به سوزاندن خانه فاطمه (رضی الله عنها) دست یازد»^۱.

نقد روایت تاریخ محمد بن جریر طبری

ما برای آنکه بهتر بتوانیم به بررسی روایت «تاریخ طبری» پردازیم و صحت و سقم آن را تبیین نماییم به نقل کامل آن با

۱- دروزه، محمد عزه، تاریخ العرب فی الاسلام، ص، 21 بیروت المکتبه المصریه.

سند می پردازیم:

طبری در تاریخ «الامم و الملوک» می گوید:

«حدثنا ابن حمید، قال حدثنا جریر عن مغیره عن زیاد بن کلب قال: أتى عمر بن الخطاب منزل علی وفيه طلحة والزبير ورجال من المهاجرين فقال: و الله لا حرقن عليكم أو لتخرجن الى البيعة فخرج عليه الزبير مصلتاً بالسيف فعثر، فسقط السيف من يده فوثبوا عليه فاخذوه»^۱.

ابن حمید به روایت جریر و او به روایت مغیره و مغیره به روایت زیاد بن کلب می گوید: «عمر بن خطاب به خانه علی رفت که طلحه و زبیر و کسانی از مهاجران آنجا بودند و گفت: «اگر برای بیعت نیاید خانه را آتش می زنم» زبیر با شمشیر کشیده به طرف او آمد که بلغزید و شمشیر از دستش بیفتاد و برجستند و او را بگرفتند»^۲.

۱- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک ج، 2 ص، 443 مطبوعه الاستقامه بالقاهره، 1358 هـ 1939 م.

۲- طبری تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج، 4 ص، 1328-1329

امام محمد بن جریر طبری با نقل سند روایت به ما امکان می دهد تا روایت او را مورد بررسی قرار دهیم و به صحت و سقم آن پردازیم؛ از این رو ما قبل از هر گونه سخن بر نقد سند روایت مزبور می پردازیم.

تحقیق سند:

سند روایت «تاریخ طبری» در ابتدا و انتها، دو اشکال دارد، زیرا نخستین راوی آن یعنی: ابن حمید متهم به دروغ پردازی است و آخرین راوی نیز خود شاهد آن ماجرا نبوده است و بالواسطه روایت می کند، لذا روایت هم ساختگی است و هم منقطع.

راوی اول: ابن حمید، ابو عبدالله الرازی، متوفای سال (۲۴۸

ه) است.

ابن خراش درباره‌ی او می گوید:

«حدثنا حمید وکان والله یکذب»^۱

(انتشارات اساطیر، چاپ چهارم، زمستان 1368 ه.ش).

۱- ذهبی، شمس الدین، محمد بن احمد، میزان الاعتدال ج، 3 ص، 530 شماره‌ی

«ابن حمید برای من حدیث روایت می کرد، به خدا قسم وی دروغ می گفت».

و امام صالح جرزه می گوید:

«ما رأیت أحذق بالكذب من ابن حُمید ومن ابن الشاذکونی»^۱.

«من در دروغگویی ماهرتر از ابن حمید و ابن شاذکونی ندیدم».

و امام شمس الدین ذهبی می گوید:

«و هو مع امامته منکر الحدیث، صاحب عجائب»^۲.

«او با این وصف که امام است احادیث منکر و اخبار شگفت انگیز روایت می کند».

زیاد بن کلیب ابو معشر کوفی، (۱۲۰ هـ):

آخرین راوی در روایت سند تاریخ طبری زیاد بن کلیب، ابو

شرح حال (7453) دارالفکر بیروت

۱- همان مرجع ج، 3 ص، 530.

۲- ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، سیر اعلام النبلاء ج، 11 ص، 503 شماره‌ی

شرح حال (137) موسسه الرساله، 1414 هـ 1994 م.

معشر کوفی است که به نقل داستان پرداخته است. وی گرچه مورد توثیق علمای جرح و تعدیل قرار گرفته است، اما خود شخصاً شاهد ماجرای سقیفه و جریان رفتن حضرت عمر (رضی الله عنه) به خانه فاطمه زهرا (رضی الله عنها) نبوده است. وی از تابعینی همچون ابراهیم نخعی، سعید بن جبیر، عامر شعبی و فضیل بن عمر و فقیمی روایت کرده است.^۱

و در زمان حکومت یوسف بن عمرو در سال ۱۲۰ هـ وفات نموده است.^۲

لذا علمای اصول حدیث چنین روایتی را ساختگی و منقطع می نامند.

از این رو روایت «تاریخ طبری» بخاطر وجود راوی کذاب یعنی: «محمد بن حمید رازی» و انقطاع در سند، فاقد ارزش

۱- جمال الدین، یوسف مزی تهذیب الکمال من اسماء الرجال، ج، 9 ص، 504

شماره‌ی شرح حال: (2065) موسسه الرساله، 1407 هـ 1987 م - الطبعة الاولى.

۲- رک. ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج، 6 ص، 330 دار بیروت - 1405 هـ 1985

م، عسقلانی، احمد بن حجر، تهذیب التهذیب، ج، 3 ص، 334 شماره‌ی شرح حال:

(2184) دارالکتب العلمیه 1415 هـ 1994 م.

تاریخی است و کسی آن را قابل استناد نمی داند؛ نکته‌ی قابل توجه آن است که طبری به نقل روایتی می پردازد که کاملاً با این جریان تعارض دارد. آنجا که می گوید:

«عن حبيب بن ابي ثابت قال: كان علي في بيته اذ اتى فقيل له: قد جلس ابوبكر للبيعة فخرج في قميص ما عليه إزارٌ ولا رداءً عجلًا كراهيه ان يبطن عنها حتى بايعه ثم جلس اليه و بعث الي ثوبه فاتاه فتخلله ولزم مجلسه»^۱.

یعنی: «حبيب بن ابي ثابت می گوید: علی در خانه بود که آمدند و گفتند: ابوبکر برای بیعت نشسته، و او با پیراهن بدون روپوش و ردا، برون شد که شتاب داشت و خوش نداشت در کار بیعت تأخیر شود و با ابوبکر بیعت کرد و پیش او بنشست و فرستاد تا جامه‌ی وی را بیاوردند و پوشید و در مجلس بماند»^۲.

۱- طبری، محمد ابن جریر، تاریخ الامم و الملوک ج، 2، ص، 427 مطبوعه الاستقامه بالقاهره، 1358 هـ 1939 هـ

۲- طبری، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج، 4، ص، 1334، انتشارات اساطیر، چاپ چهارم، زمستان 1368 هـ ش.

و اگر به فرض اینکه روایت طبری نیز صحیح باشد، در کجای روایت آمده است که حضرت عمر (رضی الله عنه) خانه حضرت فاطمه (رضی الله عنها) را آتش زد و او را به شهادت رساند؟!

بررسی روایت ابن عبدربه در کتاب «العقد الفرید»

روایت ابن عبدربه در کتاب «العقد الفرید» از چند جهت قابل نقد است.

اولاً: روایت مزبور بدون ذکر سند و مأخذ بیان شده است که چنین روایت از نظر محققان هیچ گونه ارزش تاریخی ندارد به هیچ وجه نمی توان آن را به عنوان دلیل ارائه نمود.

ثانیاً: کتاب «العقد الفرید» کتاب حدیث و تاریخ نیست بلکه مجموعه ای از داستانها، اقوال و رویدادهای ادبی است و بعنوان مأخذ و مرجع تاریخی و حدیث محسوب نمی گردد.

چنانکه مؤلف آن در مقدمه کتاب خویش می گوید: «من در این کتاب مرواریدهای ناب ادبی و سخنان جامع و برگزیده ای را

گرد آورده ام و قسمتی از آن مشتمل بر شنیده ها و سخنان حکیمان و ادیبان است»^۱.

مورخ شهیر احمد بن خلکان (681 هـ) نیز درباره‌ی کتاب «العقد الفرید» می‌گوید:

«کتاب العقد» و هو من الکتب الممتعة حوی من کل شیء»^۲.

«کتاب العقد (الفرید) از کتب سودمندی است و حاوی هر مطلبی است».

ثالثاً: ابن عبد ربه به مذهب تشیع گرایش داشته است و از این رو نمی‌توان نقل روایات وی را به دور از تعصب و بی‌طرفانه خواند، چنانکه علامه ابو الفداء اسماعیل بن کثیر دمشقی می‌گوید:

«و کتابه العقد يدل على فضائل جمّة، و علوم کثیره مهمّة، و يدل کثیر من کلامه علی تشیع فيه»^۳.

۱- العقد الفرید، ج، 1 ص، 20 دار الحیاء التراث العربی، 1409 هـ 1989 م.

۲- وفيات الاعیان، ج، 1 ص، 110 شماره‌ی شرح حال (46) دار صادر بیروت.

۳- ابوالفداء اسماعیل بن کثیر، البدایه و النهای، ج، 11 ص، 219 دارالحیاء التراث

«کتاب «العقد الفرید» فضایل زیاد و علوم مهمی در بر دارد و بسیاری از سخنان مؤلف گرایش وی را به مذهب تشیع به اثبات می‌رساند».

رابعاً: در روایت «العقد الفرید» آمده است که حضرت فاطمه (رضی الله عنها) از حضرت عمر (رضی الله عنه) پرسید:

«یا ابن الخطاب أجت لتحرق دارنا؟!»

«ای فرزند خطاب آمده ای تا خانه ما را بسوزانی؟! و

حضرت عمر (رضی الله عنه) در پاسخ فرمود:

«نعم، أو تدخلوا فیما دخلت فیہ الأمة».

«آری مگر این که در آنچه که امت وارد شدند، شما نیز وارد

شوید».

با نقل ادامه روایت مشخص می‌گردد که آیا حضرت عمر

(رضی الله عنه) به سوزاندن خانه حضرت فاطمه (رضی الله عنها)

اقدام نمود یا آنان متقاعد شدند و با حضرت ابوبکر (رضی الله

عنه) بیعت نمودند؟

«فخرج علی حتی دخل علی اُبی بکر فبايعه، فقال له ابوبکر: أكرهت إمارتي؟ فقال: لا، و لكنني آليت أن لا أرتدى بعد موت رسول الله (صلى الله عليه وسلم) حتى أحفظ القرآن، فعليه حبست نفسي»¹.

«پس آنگاه حضرت علی (رضی الله عنه) بیرون آمد و نزد ابوبکر (رضی الله عنه) رفت و با وی بیعت نمود، ابوبکر (رضی الله عنه) گفت: آیا جانشینی مرا نمی پسندی؟ حضرت علی فرمود: چرا، اما من قسم خورده بودم تا قرآن را گرد آوری نکنم، جامه بر تن نکنم، و به همین خاطر در خانه ماندم».

در این قسمت از روایت که نویسندگان مقاله‌ی «دردانه‌ی کوثر و یورش به خانه وحی» از ذکر آن خودداری نموده اند هیچ نوع اشاره‌ای به سوزاندن خانه‌ی حضرت فاطمه (رضی الله عنها) نشده است و بالعکس تأیید خلافت حضرت ابوبکر (رضی الله عنه) توسط حضرت علی (رضی الله عنه) به اثبات می رسد.

۱- العقد و الفرید ج، 4 ص، 247، (دار احیاء التراث العربی، 1409 هـ 1989 م).

بررسی روایات ادعای یورش به خانه وحی

نویسندگان مقاله‌ی «دردانه‌ی کوثر و یورش به خانه وحی» در بخش چهارم ادعا نموده اند که حضرت ابوبکر و عمر (رضی الله عنهما) به خانه حضرت فاطمه زهرا (رضی الله عنها) یورش برده اند و به هتک حرمت خانه حضرت زهرا (رضی الله عنها) پرداخته اند، که در اثبات ادعایشان چند روایت را ارائه نموده اند که ما در این بخش به نقد و بررسی آن روایات می پردازیم.

1- ابو عبید و کتاب «الاموال»:

در آغاز روایت ابو عبید آمده است که حضرت عبدالرحمن بن عوف (رضی الله عنه) به عیادت ابوبکر (رضی الله عنه) رفت و پس از عرض سلام به وی گفت:

«ما أرى بك بأساً، والحمد لله، ولا تأس على الدنيا فوالله أن علمناك إلا كنت صالحاً مصلحاً»¹.

«من برایت مشکلی نمی بینم، و خداوند را سپاس می گویم، بر دنیا غم مخور، بخدا قسم تو نیک بودی و به نیکویی امر می

1- کتاب الاموال، ص، 144 (دار الکتب العلمیه، 1406 هـ 1986 م).

کردی».

و در ادامه روایت می آید که حضرت ابوبکر فرمود:
 «آری، از آنچه در دنیا رخ داده، تأسف ندارد، جز اینکه سه
 کار کردم که کاش نکرده بودم و سه کار نکردم که کاش کرده
 بودم و کاش سه چیز را از پیامبر سوال می کردم؛ اما آن سه
 چیزی که انجام داده ام و کاش که انجام نمی دادم، عبارتند از:
 در اینجا ابو عبید می گوید:

«فوددت أنى لم اكن فعلت كذا و كذا»^۱.

یعنی: «من دوست داشتم که چنین و چنان نمی کردم»
 ابو عبید تصریح نکرده است که حضرت ابوبکر (رضی الله
 عنه) چه گفته است؛ لذا استدلال از «کتاب الاموال» بی ارزش و
 فاقد اعتبار است چه در کتاب مزبور آنچه مورد نظر ما بوده، ذکر
 نشده است و دیگر آنکه محمد خلیل هراس محقق کتاب
 «الأموال» در پاورقی می نویسد:

قال الذهبى فى (الميزان): «علو أن بن داود البجلى مولى جرير بن

عبدالله و يقال علوان بن صالح،» قال البخاری : «منكر الحديث».

و قال العقيلي: «له حديث لا يتابع عليه و لا يعرف الا به و قال

أبوسعيد بن يونس: منكر الحديث، قيل مات سنة ثمانين ومائة»^۱.

يعنى: «در اسناد روایت مذکور شخصی به نام علوان بن داود بجلی که برده‌ی جریر بن عبدالله است وجود دارد، و برخی می‌گویند: که نام وی علوان بن صالح است. امام بخاری درباره‌ی او می‌گوید: «احادیش قابل قبول نیست».

و امام عقیلی می‌گوید: «حدیثی را که او روایت کرده است کسی دیگر آن را روایت نکرده است و فقط با همان روایت شناخته می‌شود». و ابو سعید بن یونس می‌گوید: «احادیش مورد قبول نیستند و در سال ۱۸۰ هـ وفات نموده است».

حال با وجود چنین راوی بی اعتباری چگونه می‌توان روایت فوق را صحیح دانست و آن را به عنوان دلیل ارائه نمود!؟

بررسی روایت امام طبرانی در «المعجم الكبير»

۱- همان، مرجع ص، 144.

بدون تردید امام ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی (۲۶۰-۳۶۰ هـ) از ائمه حدیث و حافظان آن فن بشمار می آید، اما از این مطلب نمی توان دلیل گرفت که هر حدیثی و روایتی را که امام ابوالقاسم طبرانی در المعجم الکبیر نقل کرده است صحیح است، چه بسیاری از روایات آن ضعیف و بعضاً ساختگی نیز هستند.

تحقیق اسناد روایت «المعجم الکبیر»

امام طبرانی روایت مذکور را اینگونه نقل می نماید:

[حدثنا ابو الزنباع، روح بن الفرغ المصری، ثنا سعید ابن عفیر، حدثنی علوان بن داود البجلی عن حمید بن عبدالرحمن بن حمید بن عبدالرحمن بن عوف عن صالح بن کیسان عن حمید بن عبدالرحمن بن عوف عن أبيه قال: دخلت علی ابی بکر (رضی الله عنه) أعوده فی مرضه الذی توفی فیہ]¹.

در سند مذکور، شخصی به نام علوان بن داود بجلی وجود

۱- طبرانی، ابوالقاسم، المعجم الکبیر، ج، 1 ص، 62 شماره‌ی حدیث: (43) (تحقیق،

حمدی عبدالحمید سلفی، دار احیاء التراث العربی الطبعه الثانیه).

دارد که ائمه جرح و تعدیل وی را مورد جرح قرار داده اند و روایت وی را بی اساس خوانده اند:

امام بخاری درباره‌ی او می گوید:
«منکر الحدیث»^۱.

یعنی: «احادیثش قابل انکار است».

سعید بن عقیب می گوید:

«زاقولی من الزواقیل»^۲.

یعنی: «راهزنی است از راهزنان».

و حافظ نور الدین هیشمی پس از نقل روایت مذکور می گوید:

«رواه الطبرانی و فیه علوان بن داود البجلی و هو ضعیف و هذا

الاثر مما انکر علیه»^۳.

یعنی: «طبرانی این حدیث را روایت کرده است و در سند آن

۱- عسقلانی، احمد بن حجر، لسان المیزان ج، 4 ص، 188 شماره‌ی شرح حال:

(504)، (موسسه الاعلمی 1406 هـ 1986 م).

۲- همان، مرجع، ج، 4 ص، 190.

۳- هیشمی، نورالدین، علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج، 5 ص،

203 (دارالکتاب العربی 1402 هـ 1982 م).

علوان بن داود بجلی موجود است، که در روایت ضعیف است و روایت مذکور وی مورد قبول کسی قرار نگرفته است». نتیجه آنکه: روایت امام طبرانی بخاطر ضعف اسنادی فاقد اعتبار است.

بررسی روایت ابن عبدربه در «العقد الفرید»

روایت ابن عبدربه نیز به دلایل متعددی قابل قبول و استناد نمی باشد.

1- بخاطر آنکه روایت مذکور بدون ذکر سند و مأخذ بیان شده است و از این جهت هیچ گونه ارزش حدیثی و تاریخی ندارد.

2- همه روایاتی که متعلق به این بخش از وصایای حضرت ابوبکر صدیق (رضی الله عنه) هستند از طریق علوان بن داود بجلی نقل شده اند که ائمه جرح و تعدیل وی را ضعیف قرار داده اند، لذا روایت بی اعتبار است و به عنوان دلیل و مدرک قابل قبول نیست.

3- گرایش احمد بن عبدربه اندلسی به مذهب تشیع^۱ نیز، صداقت و بی طرفی مؤلف را در نقل روایت مذکور، دچار تردید و ابهام می نماید.

4- عدم تصریح در سخنان حضرت ابوبکر (رضی الله عنه) به سوزاندن خانه فاطمه زهرا (رضی الله عنها) و شهادت رساندن آن بانوی بزرگوار؛ چنانکه از ترجمه صحیح سخنان حضرت ابوبکر (رضی الله عنه) این مطلب به اثبات می رسد.

۱- ر.ک، ابن کثیر، ابو الفداء، البدایه و النهایه ج، 11 ص، 219 داراحیاء التراث

العربی 1408 هـ 1988 م.

بررسی سخنان ابراهیم بن سیار نظام معتزلی

نویسندگان مقاله «دردانه‌ی کوثر و یورش به خانه وحی» با حذف و قطع عبارت کتاب «الوفای بالوفیات» و با تعریف و تمجید از ابراهیم بن سیار معتزلی کوشیده اند تا با نقل پاره ای از سخنان وی، افسانه شهادت حضرت فاطمه زهرا (رضی الله عنها) را به حقیقت تاریخی مبدل نمایند که ما برای تبیین شخصیت ابراهیم بن سیار معتزلی و قطع و حذف عبارت کتاب «الوفای بالوفیات» عبارت کامل آن را نقل می نمائیم و قضاوت را بر عهده خوانندگان می گذاریم.

صلاح الدین، خلیل بن أبیک صفدی (متوفی 764 هـ) در

شرح حال ابراهیم نظام می گوید:

«ابراهیم بن سیار بن هانی، بصری، معروف به نظام...، نظام در سنین جوانی با ثنویها همراه بود و در سن کهولت با فلاسفه‌ی ملحد همنشین بود، از این رو به مطالعه‌ی کتب فلسفه روی آورد و سخنان آنان را با سخنان معتزله درآمیخت تا آنکه پیشوای معتزله شد و به همین جهت فرقه‌ی نظامیه به او منسوب است در

برخی از مسائل با معتزله هم نظر بود و در برخی دیگر تفرد داشت از آن جمله: گرایش وی به رفض و توهین به بزرگان صحابه‌ی پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بود؛ وی می گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بر امامت علی تصریح کرده و او را جانشین خویش تعیین نموده است، و صحابه‌ی پیامبر (صلی الله علیه وسلم) نیز به این مطلب آگاه بودند. اما عمر به نفع ابوبکر این مساله را پنهان داشت. و می گفت: عمر در روز بیعت با ابوبکر شکم حضرت فاطمه‌ی حضرت زهرا را زد چنانکه وی محسن را سقط کرد»^۱.

علامه صلاح الدین صفدی در ادامه‌ی شرح حال ابراهیم بن

سیار می گوید:

«برخی از علما معتقدند که نظام در حقیقت مذهب برهمنائی داشت یعنی: کسانی که منکر نبوت اند؛ و او به خاطر بیم از شمشیر عقیده اش را پنهان نمود. اکثریت علما وی را کافر می

۱- صفدی، صلاح الدین بن ابیک، «الوافی بالوفیات» ج، 6 ص، 17 (دارالنشر فرانز

شتاینر بقیسبادن 1411 هـ 1991 م).

دانند و گروهی از پیشوایان معتزله همچون ابوهذیل، اسکافی و جعفر بن حرب نیز او را کافر قرار داده اند و در این باره کتابهایی نوشته اند»^۱.

علامه ابوالفتح، محمد عبدالکریم شهرستانی (متوفی ۵۴۸ هـ)

در «الملل و النحل» می گوید:

«ابراهیم بن یسار بن هانی، نظام، بسیاری از کتب فلاسفه را مورد مطالعه قرار داد. و سخن آنان را با سخنان معتزله در آمیخت و در برخی از مسایل تفرد داشت؛ از آن جمله: یازدهمین مورد از تفردات وی گرایش به مذهب تشیع و توهین به بزرگان صحابه بود؛ وی داستانی دروغین جعل کرده و گفت: عمر در روز بیعت، شکم حضرت فاطمه (رضی الله عنها) را زد و او سقط جنین کرد، در حالیکه فریاد می زد، «خانه فاطمه را با ساکنان آن بسوزانید» و حال آنکه جز علی، فاطمه، حسن و حسین کسی دیگر در خانه نبود»^۲.

۱- همان، مرجع، ج، 6، ص، 18.

۲- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، الملل و النحل ج، 1، ص، 67، 71 (دارالمعرفه

شگفت انگیزتر آنکه علامه عبدالحمید بن هبه الله معروف به ابن ابی الحدید معتزلی شیعی^۱ «استاد فن تاریخ» در «شرح نهج البلاغه» به نقد آراء و عقاید ابراهیم نظام معتزلی پرداخته است و در این باره می گوید:

«وأما ما ذكره من الهجوم على دار فاطمه وجمع الحطب لتحريقها، فهو خبر واحد غير موثوق به، ولا معول عليه في حق الصحابة، بل ولا في حق أحد من المسلمين ممن ظهرت عدالته»^۲.

یعنی: «اما آنچه او در مورد حمله به خانه‌ی فاطمه ذکر کرده و اینکه هیزم جمع نمودند تا آن را بسوزانند، خبر واحدیست که مورد موثق و قابل استناد نیست نه در مورد صحابه و نه در مورد هیچ یک از مسلمانان که عدالتش به اثبات رسیده است».

1419 هـ 1998 م).

۱- ابن کثیر وی را شیعه غالی می داند، رک، البدایه و النهایه، ج، 13 ص، 234 (دار احیاء التراث العربی) و آقا بزرگ تهرانی نام وی را در «طبقات اعلام الشیعه» ج، 3 ص، 88 ذکر کرده است.

۲- ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبه الله، شرح نهج البلاغه ج، 20 ص، 34 (منشورات مکتبه آیه العظمی مرعشی نجفی، قم، ایران، 1402 هـ).

با این وصف چگونه می توان از سخنان کسی که دشمنی آشکارا با حضرت ابوبکر و عمر (رضی الله عنهما) داشته است به اثبات ماجرای دروغین استدلال نمود، و با تعریف و تمجید از جایگاه ادبی ابراهیم بن سیار کافر، و با حذف بخشی از عبارت کتاب «الوافی بالوفیات» اتهام بی اساس وی را نسبت به حضرت عمر فاروق (رضی الله عنه) صحیح جلوه داد! در حالیکه ابن ابی الحدید «استاد فن تاریخ» چنین اقدام جسورانه ای را شایسته با شان مسلمان عادی نمی داند تا چه رسد به خلیفه راشد مسلمانان و صحابه بزرگوار پیامبر!

به قول مولوی :

خرده گیرد در سخن بر ننگ دارد از وجود او

یزید^۱

بایزید

بررسی روایت مبرد در کتاب «الکامل»

۱- رومی، محمد بلخی، مثنوی معنوی، ج، 1 ص، 121، بیت : 2275 (انتشارات طلایه 1378 ش).

این بخش از روایت که نویسندگان مقاله‌ی «دردانه‌ی کوثر و یورش به خانه‌ی وحی» از آن استدلال می‌نمایند در کتاب «الکامل» وجود ندارد و اگر چنین ادعایی دارند آن را نشان دهند «البینه علی المدعی»!

دلیل ما آن است که چون نویسندگان مقاله «دردانه‌ی کوثر و یورش به خانه‌ی وحی» آن را از شرح ابن ابی الحدید نقل کرده‌اند، چنانکه در پاورقی مقاله خویش نیز حواله شرح نهج البلاغه را ارجاع داده‌اند، غافل از آن بوده‌اند که ابن ابی الحدید در ابتدای روایت کتاب «الکامل» می‌گوید:

«روی المبرد فی «الکامل» صدر هذا الخبر عن عبدالرحمن بن عوف....»^۱.

یعنی: «مبرد در کتاب «الکامل» ابتدای این روایت را ذکر کرده است و آنجا که روایت مبرد خاتمه می‌یابد، محمد ابوالفضل ابراهیم؛ محقق کتاب شرح نهج البلاغه در پاورقی می‌گوید»:

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ج، 2 ص، 45.

«هذه آخر رواية المبرد - مع تصرف كثير في العبارة (في الكامل
1 : 54-55 بشرح المرصفي»^۱.

اینجا روایت مبرد پایان می یابد، با تصرف زیادی که در
عبارت انجام گرفته است. الکامل، 1 : 54-55 شرح مرصفی» در
آن بخش از روایت «الکامل» که ابن ابی الحدید از آن نقل کرده
است، اصلاً اشاره ای به سخنان حضرت ابوبکر (رضی الله عنه)
که درباره‌ی خانه‌ی فاطمه زهرا (رضی الله عنها) بیان داشته، نشده
است و این قسمت از عبارت شرح ابن ابی الحدید را که
نویسندگان مقاله «دردانه‌ی کوثر و یورش به خانه‌ی وحی» نقل
نموده اند ابن ابی الحدید از کتاب «السقیفه» که تألیف ابوبکر،
احمد بن عبدالعزیز جوهری شیعی است نقل نموده است^۲.
لذا استناد به کتاب «الکامل» که تألیف ابوالعباس مبرد سنی
مسلک است، سودی ندارد و ادعای بدون دلیل است.

۱- همان، مرجع ج، 2 ص، 46.

۲- ر.ک. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ج، ص، 44.

بررسی روایت مسعودی در «مروج الذهب و معادن الجواهر»

روایت علی مسعودی (346 هـ) به دلایل متعددی که ذیلاً ذکر می‌گردد غیر قابل استناد است.

1- ابوالحسین، علی بن حسین مسعودی متوفی (346 هـ) از مورخان بزرگ شیعه است.

چنانکه سید محسن امین عاملی در کتاب اعیان الشیعه (ج، 41 ص، 198-213) و آقا بزرگ تهرانی در کتاب اعلام طبقات الشیعه (ج، 1 ص، 182) وی را به نام مورخ بزرگ شیعی معرفی می‌نماید.

در پیشگفتار ناشر «مروج الذهب» نیز آمده است: «مسعودی بی‌گمان شیعی مذهب بوده است...؛ علمای رجال شیعه از نجاشی (متوفی 450 ق) تا زمان ما در کتب رجال خود مسعودی

را شیعه^۱ دانسته اند».

علامه احمد بن عسقلانی در مورد وی می‌گوید: «مطالب کتابهای وی دلالت بر آن دارد که وی، شیعی معتزلی است، تا آنجا که در مورد عبدالله بن عمر (رضی الله عنهما) می‌گوید او از بیعت با علی بن ابی طالب (رضی الله عنه) امتناع ورزید ولی با یزید بن معاویه و حجاج برای عبدالملک بن مروان بیعت نمود! و او از اینگونه مطالب زیاد نقل می‌کند»^۲.

از این رو طبعاً مسعودی به دفاع از مذهب تشیع پرداخته و به طرفداری از آنان وقایعی را در تاریخ خویش نقل نموده است که اینگونه موارد را نمی‌توان بدرو از تعصب دانست.

2- ابوالحسن مسعودی، روایت مذکور را در «مروج الذهب» بدون نقل سند و ماخذ ذکر می‌کند که اینگونه روایت از

۱- مسعودی، مروج الذهب، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، پیشگفتار ناشر، ص، 7 (شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران 1378 شمسی).

۲- عسقلانی، احمد بن حجر، لسان المیزان، ج، 4 ص، 225 موسسه الاعلمی للمطبوعات، 1406 هـ 1986 م.

نظر محدثان و مورخان بعنوان سند و مدرک و دلیل قابل قبول نیست.

3- در سخنان حضرت ابوبکر (رضی الله عنه) که به فرض این که صحیح باشند.

«وددت أنى لم أكشف بيت فاطمة وان أغلق على حرب».

که ترجمه تحت لفظی آن در «دائرة المعارف بزرگ اسلامی» چنین آمده است «کاش خانه فاطمه را، اگر به قصد جنگ بسته بودند بر نگشوده بودم»^۱. هیچ اشاره ای به سوزاندن خانه فاطمه زهرا (رضی الله عنها) نشده است که حمل سخنان حضرت ابوبکر (رضی الله عنه) بر ادعای مورد نظر از روی تعصب و غرض و ادعای بدون دلیل است.

حقیقت ابن ابی دارم در «میزان الاعتدال»

در بادی امر کسی که با عنوان ابن ابی دارم در کتاب «میزان الاعتدال» مواجه می گردد، تصور می کند که کتاب «میزان

۱- «دائرة المعارف بزرگ اسلامی» ج، 5 ص، 230 (چاپ تهران 1369 شمسی).

الاعتدال» تالیف ابن ابی دارم است و یا آنکه ابن ابی دارم از علمای بزرگ اهل تسنن است در حالیکه هر دو تصور اشتباه و قضیه کاملاً بر عکس است.

کتاب میزان الاعتدال، تالیف علامه شمس الدین. ابی عبدالله محمد بن احمد بن عثمان ذهبی متوفی (748 هـ) است. که در چهار جلد و با تحقیق علی محمد بجاوی بارها به چاپ رسیده است؛ امام ذهبی کتاب مذکور را درباره‌ی شرح حال بحال و راویان ضعیف حدیث نگاشته است و مطابق با رای علامه محمد عبدالحی لکهنوی (رحمه الله) کتاب «میزان الاعتدال» گزیده و خلاصه کتاب «الکامل فی ضعف الرجال» تالیف عبدالله بن محمد ابن عدی (متوفی 365 هـ) می باشد.

بیوگرافی ابن ابی دارم

ابن ابی دارم یکی از راویان دروغین است که علامه شمس الدین ذهبی در کتاب «میزان الاعتدال» به نقد وی می پردازد که برای تبیین حقیقت و تحریف روشنی که در نقل عبارت کتاب «میزان الاعتدال» انجام گرفته است، عبارت کامل آن را نقل می

نمائیم.

علامه شمس الدین محمد بن احمد ذهبی در شرح حال ابن ابی دارم می گوید:

«احمد بن محمد بن سری بن یحیی بن ابی دارم محدث، ابوبکر، کوفی، رافضی دروغگو».

در سال 358 هـ وفات کرده است و گفته شده: که وی به ابراهیم قصار پیوسته است.

از احمد بن موسی و حمار و موسی بن هارون و عده ای دیگر، به روایت حدیث پرداخته است.

حاکم، از وی روایت حدیث کرده است و گفته است: وی رافضی است و مورد توثیق نمی باشد.

و محمد بن احمد بن حماد کوفی حافظ پس از نقل تاریخ وفاتش می گوید:

«كان المستقی الامر عامه دهره، ثم فی آخر آیامه كان أكثر ما یقرأ
(ع) المثالب، حضرته و رجل یقرأ علیه: أن عمر رفس فاطمة حتی
أسقطت بمحسن».

فی خبر آخر، فی قوله تعالی: و حدیثاً متنه: «تخرج نار من قعر عدن تلتقط مبعضی آل محمد و وافقته علیه، و جاءنی ابن سعید فی أمر هذا الحدیث، فسألنی، فکبر علیه و اکثر الذکر له بكل قبیح و ترک حدیثه و اخرجت عن یدی ما کتبتہ عنه... ترکته و لم احضر جنازته^۱.

یعنی: «وی در تمام عمرش پویندهی راه راست بود، سپس در آخرین روزهای عمرش، بیشتر آنچه بر وی خوانده می شد، مطاعن (صحابه پیامبر) بود، چنانکه باری من نزد وی حاضر شدم در حالیکه مردی در محضر وی این خبر را می خواند: «عمر لگدی به فاطمه زد و او فرزندش را به نام محسن سقط کرد!!!».

و در روایتی دیگر آیه قرآن را اینگونه می خواند:

«وَجَاءَ فِرْعَوْنَ عَمْرُ وَقَبْلَهُ أَبُو بَكْرٍ وَالْمُؤْتَفِكَةُ عَائِشَةُ وَحَفْصَةُ!!!»^۲.

۱- میزان الاعتدال: ج، 1 ص، 139 شماره شرح حال (552) (دارالفکر، بیروت).

۲- ترجمه: و آمد عمر فرعون و قبل از ابوبکر و اهالی شهرهای زیر و رو شده و عایشه و حفصه.

حال آنکه در قرآن آمده است: ﴿وَجَاءَ فِرْعَوْنَ وَمَنْ قَبْلَهُ وَالْمُؤْتَفِكَاتُ بِالْخَاطِئَةِ﴾.

چنانکه من نیز با او موافقت نمودم، سپس زمانیکه مردم به اذان جدید (مبتدعانه^۱ اذان می گفتند، ابن ابی دارم حدیثی وضع نمود که متن آن عبارت بود از: «آتشی از سرزمین عدن خارج می شود و دشمنان خاندان محمد (صلی الله علیه وسلم) را بر می چیند» چنانچه من آن روایت را پذیرفتم.

ابن سعید نزد من آمد و درباره‌ی روایت مذکور از من پرسید. (و پس از آنکه مطلع شد که من آن را از ابن ابی دارم روایت کرده ام بر آشفت و بر ابن ابی دارم خشم گرفت و تا می توانست زشتیهای وی را بازگو نمود. طوری که پس از آن من از وی حدیث روایت نکردم و آنچه را که به روایت وی نوشته بودم، به دور انداختم، رابطه با او را برای همیشه قطع نمودم و به نمازه جنازه وی شرکت نکردم».

(سوره الحاقه: 9).

۱- منظور محمد بن احمد کوفی از اذان مبتدعانه، افزودن «حی علی خیر العمل است» چنانکه در سخنان وی در میزان الاعتدال ج، 1 ص، 1396. می آید که ما بخاطر عدم تطویل بحث از ذکر آن خودداری نمودیم.

حال واقعیت امر را بررسی نمائیم و نقل نویسندگان مقاله «دردانه‌ی کوثر و یورش به خانه‌ی وحی» را با عبارت کتاب «میزان الاعتدال» مطابقت دهیم تا حقیقت سخنان انتسابی ابن ابی دارم و شخصیت دروغ پرداز وی مشخص گردد و حذف و قطع در سخنان محمد بن احمد بن حماد کوفی، و ساختگی بودن شهادت فاطمه زهرا (رضی الله عنها) بر همگان واضح گردد.

عبدالفتاح عبدالمقصود و کتاب «الامام علی بن ابی

طالب»

ناگفته پیداست که هرگاه داستان پردازی همچون عبدالفتاح عبدالمقصود، درباره‌ی زندگی حضرت علی (رضی الله عنه) کتابی مشتمل بر 9 جلد بنویسد و در هیچ جای آن، مرجع و ماخذی را ذکر نکند، به رسم داستان پردازی و تطویل موضوعات ناگزیر داستان سوزاندن خانه فاطمه زهرا (رضی الله عنها) را نیز بمیان خواهد آورد. که ما نیز وی را در این باره معذور می دانیم. اما داستان وی از چند جهت قابل رد است.

اولاً: کتاب الامام علی بن ابی طالب به سبک انشاء و داستان

نویسی، نوشته شده است و در هیچ جای آن مرجع و ماخذی ذکر نشده است تا ما به صحت و سقم خبر وی پی ببریم.

ثانیاً: مولف کتاب امام علی بن ابی طالب مسایلی را عنوان نموده و نقدهایی را بر خلفای راشدین و صحابه پیامبر اسلام روا داشته که بر خلاف عقیده‌ی اهل سنت و جماعت است؛ قطعاً گفته‌ها و برداشت‌های هر نویسنده‌ای مورد قبول همگان نیست، و ادعای هر کس باید با ارائه دلیل باشد.

نه هر که آینه سازد، سکندری	نه هر که چهره بر افروخت،
داند	دلبری داند
نه هر که سر بتراشد، قلندری	هزار نکته‌ی باریکتر ز مو،
داند ^۱	اینجاست

ثالثاً: مولف کتاب «امام علی بن ابی طالب» در جایی دیگر کتاب خویش حضرت عمر فاروق (رضی الله عنه) را در تهدید به سوزاندن خانه فاطمه زهرا (رضی الله عنه) معذور و ماجور می

۱- شمس الدین حافظ شیرازی، دیوان حافظ، ص، 148، (غزل 127) سازمان امور

فرهنگی و کتابخانه‌های تهران، آستان قدس 1971 م.

داند چنانکه می گوید:

چیزی که فکر عمر را مشغول می داشت همان حفظ وحدت بود و هر چه از او صادر می شد در این راه بود، چه سر سختی و خشونت‌ی که گاه و بی گاه از او سر می زد یا نرمی و ملامفتی که سنجیده و پسندیده بود؛ عمر می نگریست که امواج حوادث در این روزها سخت بدین گوشه متوجه است. این حوادث باقی چیزها را از نظر او برده و بی ارزش کرده بود، این مرد در نظر خود حق داشت و برای هدفش بی نهایت مخلص بود^۱.

رابعاً: سخن وزین و متین مترجم کتاب «امام علی بن ابی طالب» است که در پاورقی ذکر شده است ولی نویسندگان مقاله «دردانه‌ی کوثر و یورش به خانه‌ی وحی» آن را نادیده گرفته اند، مترجم کتاب آقای سید محمود طالقانی می گوید:

«مؤلف محترم با مقدمه ای که پیش از این داستان ذکر کرده، خواسته برای اینکار عذری پیش آورد و تا حدی پرده پوشی کند

۱- عبدالفتاح عبدالمقصود، الامام علی بن ابی طالب، ج، 1 ص، 324 (چاپ سوم

1353 هـ.ش. طلوع خورشید، ترجمه سید محمد طالقانی).

گرچه در یکی از فصلها (جلد چهارم واقعه صفین صفحات 273 تا 278) این داستان را آشکارتر ذکر کرده است، ما هم از جهت صلاح حال مسلمانان، نه از جهت بیان حقایق تاریخی، نظر مولف را می پسندیم.

زیرا با وضعی که مسلمانان دارند، دامن زدن بدین آتش، بیش از پیش، هستی مسلمانان را می سوزاند. می سزد که از امیر المومنین پیروی کنیم و سوز و درد داستان آتش را پنهان داریم، مترجم که خود وارث خونی و فکری این خانه است، در میان اطاق در بسته، با اشک دیده و آه درون این چند صفحه را ترجمه کرده است ولی در محافل عمومی از شرح آن خودداری می کند.^۱ در هر حال در هیچ که از کتابهای تاریخ و حدیث در مورد سوزاندن خانهی حضرت فاطمه (رضی الله عنها) تصریح نشده اسن و صرفاً سخنان تهدیدآمیزی از حضرت عمر فاروق (رضی الله عنه) نقل شده است که با بررسی روایت مذکور مشخص

۱- عبدالفتاح عبدالمقصود، الامام علی بن ابی طالب، ج، 1 ص، 327 (چاپ طلوع خورشید، مترجم سید محمود طالقانی چاپ سوم، 1352 ه.ش. 1359 ه.ق).

گردید که ابن ابی دارم رافضی است که ادعای بدون دلیل آنان نیز به ما ربطی ندارد^۱.

با این وصف داستان شهادت حضرت فاطمه (رضی الله عنها) با عقل سلیم سازگاری ندارد با بررسی سطحی در فرهنگ عرب به این نکته پی خواهیم برد که عربها بیش از هر قوم و ملتی نسبت به زنان سخت دارای غیرت بودند و زیر بار ننگ و عار نمی رفتند داستانی که در ذیل بیان می گردد روشنگر این مدعاست:

۱- اخیراً گروه معارف و تحقیقات اسلامی مدرسه الامام امیر المومنین قم نقد مذکور را تحت عنوان یورش به خانه وحی منتشر نموده اند و افزون بر مطالب مندرجه از کتاب الامامه و الخلافه که تالیف مقاتل بن عطیه است نیز سوزاندن خانه فاطمه زهرا را توسط حضرت عمر نقل کرده اند، که ما بر رد این ادعا به همین مطلب بسنده می نماییم که احمد بن خلکان در کتاب وفيات الاعیان ج، 5 ص، 258 می گوید: ابوالهیجاء، مقاتل بن عطیه، بکری حجازی، شاعری بوده که در هرات به زنی عاشق شده و در مورد او اشعاری سروده است. حال نقل اینگونه فردی که در سال 505 وفات کرده و قرنها از عصر خلفای راشدین فاصله داشته را چگونه می توان معتبر دانست!!!!.

یک زن عرب وارد بازار «بنی قینقاع» شد و نزد زرگری رفت و نشست یهودیها خواستند حجابش را کشف نمایند، اما زن قبول نکرده، زرگر گوشه‌ی لباسش را به پشت او گره زد همین که زن بلند شد عورتش ظاهر گشت، همگی به او نگاه کرده و خندیدند زن فریاد کشید. مردی از مسلمانان به زرگر حمله کرده و او را کشت، یهودیها نیز بر مرد مسلمان حمله کرده و او را به شهادت رساندند، خویشاوندان مسلمان از مسلمانان کمک خواستند و درگیری بین مسلمانان و بنی قینقاع آغاز شد.^۱

زمانی که در جامعه‌ی عرب نسبت به یک زن مسلمان عادی و آن هم به خاطر مساله‌ای نسبتاً جزئی چنین واکنش انجام بگیرد کدام عقل می پذیرد که حضرت فاطمه زهرا (رضی الله عنها) که جگر گوشه‌ی پیامبر خداست، مورد تعرض و بی حرمتی قرار گیرد تا آنجا که پهلوی مبارکش بشکند و فرزندش سقط شود و حضرت علی مرتضی (رضی الله عنه) فاتح خیبر و قاتل عمرو بن - عبدود، پهلوان عرب - و سایر صحابه اعم از مهاجرین و

۱- ابن هشام، السیره النبویه، ج، 3، ص، 10 (دارالکتاب العربی 1410 1990 م).

انصار هیچ گونه واکنشی از خود نشان ندهند؛ بدون شک یک مسلمان عادی پیدا می شد که انتقام دختر گرامی رسول اکرم را بگیرد تاریخ این مساله را به اثبات رسانده است زمانی که حضرت عمر فاروق بر مسند خلافت نشست در میان مهاجرین و انصار خطابه ای ایراد کرد و فرمود: اگر من در انجام برخی امور سهل انگاری نمایم شما چه واکنشی از خود نشان می دهید؟ کسی پاسخ نداد، حضرت عمر باری دیگر از آنان پرسید در این هنگام حضرت بشر بن سعد بلند شد و گفت: اگر تو چنین کنی ما تو را مانند تیر راست خواهیم کرد. آنگاه حضرت عمر فاروق فرمود: اگر چنین باشید شما گمراه نخواهید شد^۱.

باز داستان ازدواج حضرت عمر فاروق با ام کلثوم دختر گرامی حضرت علی مرتضی و حضرت فاطمه زهرا (رضی الله عنهما) که در کتب فقهی و تاریخی شیعه به آن تصریح شده

۱- علاء الدین علی متقی کنز العمال ج، 5 ص 687 شماره روایت 14196

است^۱ نیز بیانگر مودت میان آن بزرگواران است و آیا ممکن است که حضرت علی شهادت حضرت فاطمه زهرا (رضی الله عنها) را به همین زودی فراموش کند و یا به خاطر ترس و بیم از حضرت عمر فاروق (رضی الله عنه) مجبور شود تا دخترش را به ازدواج قاتل همسر گرامیش در آورد!!؟

علاوه بر این مشورت های مهم حضرت عمر (رضی الله عنه) با حضرت علی (رضی الله عنه) در امور خلافت، قضاوتها، احکام و نشانه‌ی همکاری صمیمانه و ارتباط دوستانه میان آن بزرگواران است چنانکه در سخنان حضرت علی (رضی الله عنه) در نهج البلاغه آمده است:

134 و من کلامه له (ع) و قد شاوره عمر بن الخطاب في الخروج إلي غزو الروم بنفسه ... إنك متي تسير إلي هذا العدو بنفسك قتلهم فتكيب لا تكن للمسلمين كافغه دون أقصى بلادهم، ليس بعدك مرجع يرجعون إليه، فابعث إليهم رجلاً محارباً واحضر معه أهل البلاد و النصححة، فإن أظهر الله فذاك ما تحب وإن تكن الأخرى كنت رداءً للناس و مثابة

۱- ر ک به مجله‌ی ندای اسلام سال اول شماره‌ی سوم مقاله‌ی حضرت فاطمه زهرا

از ولادت تا افسانه‌ی شهادت

للمسلمین»¹.

تو خود اگر به سوی این دشمن قیصر روم لشکریانش روانه شوی و در ملاقات با ایشان مغلوب گردی برای مسلمانان شهرهای دور دست و سرحدات پناهی نمی ماند، بعد از تو مرجعی نیست که به آنجا مراجعه نمایند پس (مصلحت در این است که تو در اینجا بمانی و به جای خود) مرد جنگ دیده و دلیری به سوی ایشان بفرست، و به همراهی او روانه کن کسانی را که طاقت بلا و سختی جنگ داشته و پند و اندرز را بپذیرند، پس اگر خداوند او را غالب گردانید همان است که میل داری و اگر واقعه‌ی دیگری پیش آید تو یار و پناه مسلمانان خواهی بود». و نکته‌ی مهم دیگر آنکه حضرت فاطمه (رضی الله عنها) در مورد فدک تا چندین روز با حضرت ابوبکر به بحث و گفتگو پرداخته و طبق ادعای شیعیان به مسجد نبوی تشریف برده و

۱- فیض الاسلام، شرح نهج البلاغه ج، 2 ص، 415 چاپ تهران و همچنین مراجعه شود به شرح نهج البلاغه ج 3 ص 442.

خطابه ای مفصل ایراد نمود و خواستار استرداد فدک شد.^۱ حال این سوال مطرح می شود که چگونه ممکن است که حضرت فاطمه (رضی الله عنها) با پهلوی شکسته و آن هم زمانی که سقط جنین کرده و در حالیکه از دخول مسجد شرعاً معذور می باشد در مسجد حضور یابد و با ایراد خطبه ای آتشین حضرت ابوبکر را محکوم نماید؟! که این مطلب دلالت بر بی اساس بودن داستان شهادت حضرت فاطمه ی زهراست.

و مطلب آخر آنکه جای بسی شگفتی است که واقعه ای به این بزرگی که ما معتقدیم عرش خداوند را نیز به لرزه در خواهد آورد با گذشت بیش از چهارده قرن همچنان مسکوت مانده، در حالی که شهادت حضرت حسین که فرزند حضرت علی و حضرت فاطمه است چنان بازتاب گسترده ای داشته که با شنیدن نام روز عاشورا هر مسلمانی از قاتلان حضرت حسین و یارانش اظهار تنفر می نماید و حماسه آفرینی قهرمانان کربلا را در ذهنش

۱- رک علم الهدی سید احمد، زهرا مولود وحی ص 236 موسسه انتشارات امیر

کبیر تهران چاپ پنجم 1375 ه.ش.

تداعی می کند. اکنون ما می خواهیم ما نسب پلاکاردها و نوشتن شعار بر رو در و دیوار، مسلمانان را از شهادت حضرت فاطمه نه در تقویم رسمی کشور نه در کتابهای تاریخ نظام آموزشی نبود، اما حال چه انگیزه ای در کار است که چنین غوغایی به راه افتاده است؟

باید توجه داشت که برخی این داستان را از محیط تحقیق و بررسی علمی خارج کرده و از آن یک سوژه برای تبلیغ ساخته اند و قطعا گروههایی که به نوعی خود را در تبلیغ این قصه ذی نفع می دانند دست بردار نیستند و کوشش دارند تا از راههایی این داستان را وسیلهی تفرقه اندازی قرار دهند که ما واقعا از این روند متأسفیم «فالی الله المشتکی و هوالمستعان و علیه التکلان» در نتیجه ما این مبحث را در همین جا خاتمه می دهیم و مصلحت را در طولانی شدن این گونه مباحث نمی بینیم و معتقدیم که رشته اختلافات سری دراز دارد، که فقط در محکمه عدل الهی و در روز رستاخیز پایان می پذیرد.

چنانکه خداوند عزوجل می فرماید:

﴿وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾¹.

«و بی گمان خداوند میان آنان درباره آنچه در آن اختلاف

ورزیده اند، روز رستاخیز داوری خواهد کرد».

﴿تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا

كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾².

ایشان قومی بودند که گذشته آنچه انجام دادند متعلق به

خودشان است و آنچه شما انجام داده اید از آن شما است و

درباره‌ی آنچه می‌کرده اند از شما پرسیده نمی‌شود».

«و السلام علیکم ورحمة الله و برکاته»

۱- سوره بقره : 124.

۲- سوره بقره 134